

# اشراق در سده‌ی هفتم میلادی

دکتر علینقی منزوی

آماهنامه: کاوه (مونیخ)، ش 9، آذر ماه 1350، صص 618-626

## مقدمه:

افکار اشراقی ایرانیان که در سده‌ی ششم و آغاز هفتم در مدارس جندی‌شاپور، حران، نصیبین، تدریس می‌شد پس از فرونشستن یورش‌های عرب در پی راهی بود تا بتواند در میان جامعه نوپنیا آشکار گردد. گرایش به اشراق وجه مشترک جنبش‌های فکری ایران در این قرن می‌باشد که در دو رشته و با دو روش متمایز **میان‌ه‌رو** و **تندرو** به چشم می‌خورد: بخش ملایم این جنبش‌ها توانست از گروه ناراضی اهل صفه از یاران پیغمبر و پس از ایشان از تابعان آنان که به زاهدان هشت‌گانه معروفند استفاده نمایند، و بخش تند و حاد آن افکار جای خویش را در میان گروه‌های غالبان (غلات) بیافت.

روی هم رفته اطلاعات ما از افکار اشراقی در این سده به دلایل زیر بسیار کم و تاریک می‌باشد.

1- در این قرن حکومت به دست مردمی افتاده بود که به کلی از این مسایل به دور بوده و به جای آن از حس برتری جویی ملی پر برخوردار بودند. در آغاز کار به هیچ کس غیر عرب حق اظهار نظر داده نمی‌شد، تا آن جا که سلمان فارسی با وجود آن هاله قدوسیت که پیغمبر از اخبار و احادیث برایش به جا نهاده بود، از برخی حقوق مهم اجتماعی محروم به حساب می‌آمد. بدین سبب صاحب‌نظران ایرانی در این دوره برای اظهار نظر خویش به دور یک تن عرب که معلوم نیست تا چه اندازه این افکار را درک کند جمع می‌شدند تا وی این افکار را به نام خویش طرح کند.

2- تحقیقاتی که اخیراً در تاریخ صدر اسلام به عمل آمده نشان می‌دهد که چگونه فرمانروایان و خلفا برای اثبات نظریات خویش دست به جعل تاریخ زده‌اند. دکتر علی الوردی<sup>1</sup> نشان داد که چگونه اینان نام "عمار یاسر" این مرد خدا را به "عبدالله بن سبا" تغییر داده و چه دروغ‌ها بدو نسبت داده و در تاریخ ثبت کرده‌اند. و سید مرتضی عسکری نشان داد که این تاریخ سازی خلفا تا آن جا پیشرفته است که یک صد و پنجاه تن شخصیت بی‌ک دست افسانه‌ای جعل کرده و نام یار و صحابی پیغمبر بر ایشان نهاده‌اند. تازه این مشت نمونه‌ی خروار است و سرنخ به دست محققان تاریخ می‌دهد که دنبال کار را بگیرند.<sup>2</sup>

3- آثار باقی‌مانده از افکار اشراقی و تصویری که گروه غالبان از مفهوم‌های اشراقی داشته‌اند همگی به وسیله نوشته‌های دشمنان ایشان به دست ما رسیده است و همه آن‌ها از قلم و زبان اشعریان یا حشویان یا دیگر طرفداران سلف طالح یعنی سنیان خشک و قشری می‌باشد و تنها نوبختی در میان ایشان شیعی است و او نیز از شیعیان معتدل و اعتزال پسند است و تاحدی برضد اشراق و کاملاً برضد به اصطلاح غلو بوده است. با همه این مشکلات من می‌کوشم آثار افکار اشراقی این سده را دنبال کنم، و با کمک بررسی و تطبیق و گاهی حدس و گمان حقایق را جستجو نمایم. پیشاپیش از کسانی که با حدس‌های من موافق نیستند پوزش می‌خواهم.

## اشراق و اهل صفه:

در میان کسانی که در مکه به پیغمبر اسلام گرویدند نام چندتن برده و نیم برده (مولا) و مستمند و آواره از نژادها و رنگ‌های گوناگون به چشم می‌خورد که پیش از دیگران برای افکار جدید اسلامی فداکاری می‌کردند و به درستی اینان پیشقراولان نهضت اسلام به شمار می‌آمدند.<sup>3</sup> پس از مهاجرت پیغمبر و یارانش از مکه به مدینه، اینان توانایی

مالی برای ساختن یک کوخ و لانه برای خویش نداشتند. پیغمبر صفه‌ای یعنی گوشه‌ای از مسجدی را که خود ساخت به اینان اختصاص داد که خانه دسته‌جمعی آنان به شمار می‌رفت. بدین جهت ایشان به نام "اهل صفه" و "اوفاض"<sup>4</sup> شناخته می‌شدند. البته پس از فتوحات عرب، بیشتر اینان به ثروت‌های هنگفت رسیده و به کلی دگرگون شدند و لیکن برخی از آنان که مورد بحث ما در این مقال هستند از همکاری با دستگاه سیاسی خلافت ظاهری خودداری کردند و رنگ مذهبی مرحله‌ی نخستین اسلام را در خود نگاه داشتند.

از میان این گروه می‌توان نام‌های زیر را یاد کرد: سلمان فارسی، آن اصفهانی مزدکی در به در شده،<sup>5</sup> مقداد مولا (نیم برده).<sup>6</sup> ابوذر غفاری مستمند،<sup>7</sup> عمار یاسر مولا یعنی از مادر سیاه‌پوست حبشی،<sup>8</sup> حذیفه یمانی مولا<sup>9</sup> بلال حبشی مولای سیاه‌پوست،<sup>10</sup> جناب مولا،<sup>11</sup> صهیب مولای رومی.<sup>12</sup> خود پسندی ناشی از جهل، اعراب را به اهانت و آزار این گروه وا می‌داشت. در حقیقت تنها پیغمبر و علی بودند که میان افراد این گروه و دیگر مردم عرب فرقی نمی‌نهادند ولی دیگر اعراب همگی بدیشان با نظر پستی می‌نگریستند و در این رفتار زشت حتی سران قوم مانند ابوبکر و عمر نیز شرکت داشتند.<sup>13</sup> بونعیم گوشه‌ای از تحقیرها و آزارها که به وسیله اعراب بر این گروه وارد می‌شد یاد نموده است. این گروه و طرفدارانشان در نسل بعد که در اصطلاح رجال‌شناسی مذهبی "تابعان" نامیده می‌شوند، هم چون اوئیس قرنی<sup>14</sup> که جزو گروه هشت<sup>15</sup> نفری زاهدان معروف آن عصر است، در اثر مخالفت بازورگویی‌های حکومت خلفای راشدین، از آلودگی‌های سیاسی تازه به دوران رسیدگان عرب برکنار مانده بودند.

پس از مرگ پیغمبر این گروه به صورت مرکز اتکای مخالفان دستگاه خلافت در آمدند، زیرا که اینان در آغاز کار اسلام برای دفاع از خویش در مقابل ستم طبقاتی و ملی، بدان گرویده و به پرهیزکاری و بی‌آلایشی پیغمبر خو گرفته بودند و نمی‌توانستند با خونریزی‌ها و قتل و غارتگری‌های جانشینان او موافق باشند. اینان که به دنبال شعار برابری رنگ‌ها و نژادها به زیر این پرچم آمده بودند نمی‌توانستند به نژادپرستی خلفا<sup>16</sup> تن در دهند و از این روی اینان از میان همه یاران پیغمبر تنها علی را پیرو با وفای محمد و اسلام دانسته و دیگر صحابه را رفیقان نیمه راه و بازگشته و به اصطلاح شرعی مرتد<sup>17</sup> شناختند.

علی نیز که خود و پدرش از تهی دستان فامیل بودند، چه از آن جهت که خلافت را حق خود می‌شمرد و چه از آن روی که از دیدگاه این گروه به جهان می‌نگریست، به هر حال به افکار ایشان روی خوش نشان می‌داد. از این جا هسته مخالفت با دستگاه ریشه گرفت و منجر به قیام برضد سومین خلیفه و کشتن وی به دست همین گروه و طرفدارانشان گردید.<sup>18</sup>

در آثار باقیمانده از سده‌های سوم تا پنجم هجری (9 تا 11 میلادی) روایت و حدیث بسیار که محتوی و مضمون اشراقی دارد به زاهدان اهل صفه نسبت داده شده است. اما این اندازه مسلم است که سلمان در میان آن گروه دارای افکار اشراقی ایرانی بوده است. سابقه‌ی مزدکی بودن او و سپس مسیحی شدنش گواه روشن، برداشتن افکار گنوستیکی او است، به علاوه سفرهایش از اصفهان به رامهرمز و موصل و شام در جستجوی حقیقت، او را با افکار دانشگاه‌ها و دیرهای سر راهش از جندی‌شاپور تا حران و نصیبین و انطاکیه آشنا کرده بود.<sup>19</sup> اخبار و احادیث دارای مضمون اشراقی که به وی منسوب شده است اگر دارای تواتر لفظی نباشد حتماً به حد تواتر معنوی می‌رسد.<sup>20</sup> یعنی از مجموع آن همه حدیث که به راه‌های گوناگون نقل شده است می‌توان باور داشت که سلمان مردی اشراقی مسلک بوده و در پخش این فکر در میان گروه هفت جوش اهل صفه تاثیر آشکار داشته است.

سلمان با استعمال زور به جای تبلیغ مذهب مخالف بود، چنان که روزی عده‌ای از اعراب سوره مریم را برکسی خوانده و پس از گفتگو، طرف را کتک زده بودند و او شکایت به سلمان برده بود، سلمان اعراب را محکوم کرده گفت: شما بدترین دین‌ها و پست‌ترین زندگی را می‌داشتید، اکنون اگر بخواهید با نیرویی که خدا به شما داده است به مردم

زورگویی کنید، روزی خداوند آن را از شما باز پس خواهد گرفت و به دیگران خواهد داد.<sup>21</sup> وی نارضایتی خویش را از یورش‌ها و کشتارها به نام فتوحات، سر بسته چنین بیان می‌کند: اگر این اعمال نیکو بود پس چرا پیغمبر انجام نداد؟ و چرا وی گرسنگی را تحمل کرد؟<sup>22</sup> گویا منظور سلمان اشارت به — یورش‌هایی است که در زمان پیغمبر به وسیله اعراب بت‌پرست وحشی بر ایران آغاز شد و بر لشکریان مجهز خسرو پرویز که دچار نارضایتی‌های طبقاتی بود در هفت جنگ<sup>23</sup> پیروز گردیدند. پیغمبر به هیچ وجه در آن جنگ‌ها به اعراب کمک ننمود. لیکن هنگامی که اعراب در زمان عمر خواستند یورش‌های بت‌پرستان را دنبال کنند نژادپرستانه حدیثی ساخته به پیغمبر نسبت دادند<sup>24</sup> و برای آن که به یورش‌های جدید رنگ دیانت و اسلام به دهند کوشیدند تا یورش‌های پیشین دوره‌ی بت‌پرستی خویش را از یادها ببرند. اما در عین حال خودشان با اعراب بت‌پرست که قبلاً به خوزستان آمده تبعه‌ی ایران شده بودند توطئه کردند و از پشت به لشکر ایران خنجر زدند.<sup>25</sup>

رسوخ این افکار سلمان و پخش آن پس از مرگ پیغمبر باب طبع خلفا که از راه اصلی اسلام منحرف شده بودند نمی‌بود. ایشان مانند پیغمبر نبودند که با آریستوکراسی عرب بجنگند و از افکار سلمان حمایت کنند و در پاسخ مخالفان بگویند: لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی.<sup>26</sup> ناسازگاری سلمان با دستگاه خلفا تا آن جا رسید که روزی صریحاً به عمر گفت: تو پادشاهی نه خلیفه پیغمبر.<sup>27</sup> از این روی خلفا سلمان را به نام حکمرانی مداین از مرکز دور انداختند، لیکن سلمان مولا در آن جا حاکمی بود که نه حق امامی جماعت داشت و نه امارت لشکر، امارت لشکر با سعد بن مالک بود که با سلمان مولا در آن جا میانه خوبی نداشت<sup>28</sup> دوران حکومت سلمان، یا به تعبیر درست‌تر تبعید او، در مداین (تیسفون) بسیار تاریک است، دلیلی در دست نیست که وی در این مدت با مفکران و اشراقیون ایرانی مدارس حران یا جندی‌شاپور روابطی برقرار کرده باشد، لیکن تاثیر اشراق و گنوسیزم ایرانی به وسیله سلمان در میان زهاد صدر اول و اهل صفا مسلم است و در سخنان منسوب به آن گروه آشکار می‌باشد. هم چنین خواهیم دید که تیسفون بعدها مرکز اشراقیان تندرو باصطلاح ملل و نحل نویسان: غلات بوده است و باز خواهیم گفت که یکی از سران ضد دستگاه خلافت در سده‌ی دوم به نام میمون قداح، خویش را از نوادگان سلمان می‌شمرد.

### اشراق و غلو:

غلو یا تندوی و زیاده روی، واژه‌ای است که نویسندگان تاریخ ملل و نحل آن را به گروه‌هایی از صاحب‌نظران که بیشتر ایشان ایرانی بودند، نسبت داده‌اند و آنان را "غلات" خوانده‌اند، و آن را به زیاده روی در ستایش خاندان پیغمبر اسلام تفسیر کرده‌اند و ساده‌ترین نمونه‌ی آن را غالیان — "علی اللہی" نشان می‌دهند. لیکن آیا درست است که به همین سادگی کسانی بیابند و شخصی را "خدا" بدانند؟

باید در نظر داشت که در نوشتن این اتهام نامه‌ها به اصطلاح ری‌ش و قیچی به دست دشمن بوده است و کسانی که منسوب به غلو شده‌اند در روزگار خویش بهترین صفات برجسته انسانی را از خود نشان داده‌اند و از نظر شجاعت و گذشت و فداکاری در راه عقیدت و ناهراسی از رنج و شکنجه و تا مرگ زنده سوزشیدن، نمونه‌ی بارز شرافتمندی بوده و زبانزد مردم شده‌اند و هر یک با نسبت بدان روزگار، صاحب‌نظری و دارای مکتبی علمی و مدسه فلسفی بوده که در تاریخ ثبت شده است. کشندگان ایشان فرمانروایانی جاهل و مفتیانی قشری و لفظ پرست و به اصطلاح خودشان اهل ظاهر بوده‌اند که جز نفرت مردم چیزی به یادگار ندارند. بنا بر این باید در افکار منسوب به این گروه‌ها دقت بیشتری به جا آورد.

یکی از مشخصات قابل توجه افکار این گروه، آمیختن افکار گنوسیستی و اشراقی است به وابستگی به خاندان پیغمبر و دوستی ایشان. ایرانیانی که با افکار اشراقی و وارستگی به اسلام می‌گرویدند، در لابلای شمشیر و سرنیزه‌ها در پی حقیقت می‌گشتند، و هر روز به گرد یکی از سران عرب جمع شده، صفا و وارستگی توقع می‌داشتند، اما در این سران جز طمع به چپاول چیزی نمی‌دیدند، تا آن که متوجه خاندان پیغمبر و یاران ایشان از اهل صفه گشتند و گم گشته خویش را یافتند.

از کسانی که ایرانیان در آن روزگار تاریک به دور ایشان جمع شده و افکار اشراقی خویش را به زبان آنان پخش می‌کردند می‌توان نام عمار یاسر (یا همان عبدالله بن سبا) و مختار بن ابی‌عبید ثقفی را یاد نمود. اینان افکار اشراقی را از اطرافیان ایرانی خویش گرفته و به صورت نادرست و مسخ شده بیان می‌کردند سپس دشمنان آنان از اطرافیان بنی‌امیه و زبیریان آن افکار را مجدداً مسخ کرده و به نام آنان در کتب ملل و نحل ثبت کرده‌اند. لیکن نامی از ایرانیانی که آن افکار را به ایشان می‌رسانیدند کمتر باقی مانده است چه در آن روزگار کسی جز عرب را حق اظهار وجود نبود تا چه رسد به اظهار نظر. آری در ارتباط سلمان با عمار یاسر (عبدالله سبا) هیچ‌گونه تردید نیست و از هزاران تن ایرانیان اطراف ثقفی به "کیسان" نامی بر می‌خوریم که به اصطلاح چشم و گوش مختار بوده است.

### کیسانیان:

یکی از نخستین فرقه‌ها که در سده‌ی اول اسلام یعنی شصت سال پس از ویرانی تیسفون به دست عرب<sup>29</sup> تحت تاثیر افکار تند اشراق ایرانی به وجود آمد، در تاریخ مذاهب بدین نام خوانده شده است و نسبت آن به یک دانشمند<sup>30</sup> ایرانی است که مولای عربی به نام "عرینه" بود و یا مولای علی بن ابی‌طالب بوده است. نام این مرد کیسان و کنیتش را ابوعمره یاد کرده‌اند.

هنگامی که مختار پسر ابو عبیده ثقفی برای انتقام‌جویی از قاتلان حسین بن علی، علیه بنی‌امیه قیام کرد، ایرانیان از موقعیت استفاده کرده به دور وی گرد آمدند، یکی از افراد هشیار این مردم همین کیسان بود که چنان به مختار نزدیک شد که به ریاست شرطه (پلیس) او در کوفه منصوب گردید و به گفته نوبختی صاحب سر و همه کاره‌ی او بود. کیسان با کمک بیست هزار ایرانی که همراه داشت، خانه‌های بزرگان عرب کوفه را که جزو قاتلان حسین بودند باز می‌جست و ایشان را مجازات می‌کرد.<sup>31</sup>

سپس مختار، ابراهیم پسر اشتر را با چهل هزار تن ایرانی که برای آزاد شدن<sup>32</sup> به گرد او جمع شده و "حمرا"<sup>33</sup> یعنی سرخ‌ها خوانده می‌شدند به جنگ سپاه خلیفه اموی شام فرستاد. برای دریافتن جنبه‌ی ملی این جنگ باید به این حادثه توجه کرد که: چون عمید حباب در نصیبین وارد اردوگاه این لشکر شد از ابراهیم اشتر گله کرد که چگونه در همه‌ی این سپاه بزرگ کسی به زبان عربی آشنا نیست؟ ابراهیم پاسخ داد که به خدا سوگند اگر مجبور شوم برای جنگ با سپاه شام از موران نیز کمک می‌گیرم چه رسد به اینان که همگی زادگان اسواران و "مرزبانانند". به دست این سپاه عبدالله زیاد حاکم پیشین کوفه و سرکشندگان حسین علی کشته آمد.<sup>34</sup>

### مکتب اشراقی کیسانی:

از جنبه‌های سیاسی این نهضت ملی که بگذریم، آثار اشراقی ایرانی آن، از لابلای پوسته‌های تهمت و دروغ و دلنگ که دشمنان این مکتب بدان بسته‌اند، آشکار است. نهضتی که زیر بنای آن را مولایی دانشمند چون کیسان و بردگان آزاد شده ایرانی نهاده بودند، رو بنای آن گاهی به نام مختار ثقفی و گاهی به نام محمد حنفیه جلوه‌گری می‌کند و مکتبی علمی و فلسفی به وجود می‌آورد و افکار اشراقی ایرانی آشکار مطرح می‌سازد. اگر چه تابلوی این مدرسه در

مدینه به در خانه محمد حنفیه کوبیده شده بود ولی از بصره و کوفه و تیسفون الهام می‌گرفت. محمد حنفیه که روزگاری در لشکر پدر جنگ‌ها کرده، پس از کشیده شدن به این مکتب، به تفکیک امامت روحی از خلافت ظاهری قایل شده، و در پاسخ یاران که به قیامش می‌خواندند می‌گفت: به خدا اگر یک تن مخالف داشته باشم برای خلافت ظاهری نمی‌جنگم. او طرفدار تساوی ملل بود و می‌گفت: نه عرب بودن محمد دلیل برتری عرب‌ها بر فارس‌ها است و نه هاشمی بودن وی سبب برتری ما بر دیگران است<sup>35</sup> و نیز می‌گفت: خدا با دوستان ما است اگر چه از دلمان باشند.<sup>36</sup>

کیسان می‌گفت: محمد بن حنفیه جانشین علی بن ابی طالب است و او جانشین بی‌فاصله پیغمبر بوده است و سه خلیفه پیشین و همه کسانی که در جنگ‌های جمل و صفین برضد علی قیام کردند همه کافر و مرتد هستند. نوبختی می‌گوید: محمد حنفیه گاه به گاه رفتار مختار و سردار او کیسان را تایید می‌کرد.<sup>37</sup> اما شهرستانی می‌گوید: محمد حنفیه از غلو دوری می‌جست<sup>38</sup> و این می‌رساند که عقاید کیسان و مختار آن قدر که سنیان جنجال کرده‌اند نندروانه نبوده، و برای محمد حنفیه و زین العابدین علی بن الحسین قابل قبول بوده است که با ایشان روابط حسنه می‌داشتند.<sup>39</sup>

### نبوت و وحی:

منابع تاریخی همچون "مقالات" اشعری و "الفرق بین الفریق" بغدادی که تحت تاثیر روایات امویان و زبیریان نوشته شده است به مختار نسبت داده‌اند که وی ادعای نبوت و نزول وحی می‌کرده است. لیکن شهرستانی و نوبختی می‌گویند: وی خود را نماینده محمد حنفیه می‌خوانده است. این اختلاف به ما می‌فهماند که بی‌توجهی مورخان سنی سلفی به معنی علم اشراقی، ایشان را دچار این اشتباه نموده، که گاهی از آن به نبوت و وحی و گاهی به علوم نهایی تعبیر کرده‌اند. آن الهام که کیسان و مختار مدعی آن بودند همان نبوغ ریاست مدینه‌ی فاضله‌ای می‌باشد که بعدها فارابی آن را توضیح داده است و آن نوعی الهام عمومی بوده که ناشی از قوت متخیله است نه وحی متافیزیکی.

### ملائکه:

و نیز همان منابع سنی به مختار نسبت داده‌اند<sup>40</sup> که مدعی شده بود که در حال جنگ ملائکه به کمک او و یارانش می‌آیند. و این بنا بر عقاید ایرانی است که ارواح خیر در هنگام ستیز انسان با پدیده‌های شرور به کمک او می‌شتابند. استمداد از ارواح خیر نیز نزد آنان معمولی بوده است.<sup>41</sup>

مسئله‌ای که در این جا نباید فراموش کرد این است که در سرزمین بین‌النهرین کمی پیش از اسلام در اثر نفوذ مسیحیان از مرزهای روم و نفوذ محلی مانویان و دیسانیان، مردم با مصطلحات توراتی و یهودی تا اندازه‌ای آشنا شده بودند، تا آن جا که در میان عقاید اشراقی مردم نیز جسته‌گریخته این اصطلاح‌ها یافت می‌گردید. و به همین سبب می‌بینیم که در معتقدات کیسانیان با "کرسی علی بن ابی‌طالب" بر می‌خوریم که به جای "تابوت سکینه" که در تورات یاد شده است، با خود در جنگ‌ها می‌بردند.<sup>42</sup>

### تکامل عقاید کیسانیان:

پس از مرگ محمد حنفیه اشراقیان ایرانی به دور پسرش ابو هاشم گرد آمدند. وی مکتب پدر را گسترش داد و مسایل نوین مانند عدل و اختیار و علم نهانی را مطرح ساخت:

## **1- دانش‌های نهانی:**

متون مقدس کهن ایرانی در اواخر عهد ساسانی با برخورد به علوم جدید نیاز به تفسیر و تاویل پیدا کرد، اما محافظه‌کاران متدین زردشتی از ترس هرج و مرج، تفسیر آن را جزو علوم نهانی ویژه‌ی مغ‌ها و سران مذهبی می‌شمردند. ایشان، مانویان و مزدکیان را که بی‌باکانه در تفسیر متون مقدس تندروی می‌کردند "زندیک" یعنی تاویل کننده یا طرفدار تفسیر = "زند" می‌خواندند. در صدر اسلام سنیان همین لقب را به کسانی که متون مقدس اسلامی را تاویل کرده با علوم جدید تطبیق می‌کردند، دادند و ایشان را "زندیق" خواندند. به گفته شهرستانی اهل تاویل (که همان اشراقیان ایرانی بودند) معتقد بودند که: همان‌گونه که انسان دارای روح و جسم است و هر مجازی در این جهان دارای حقیقی در آن جهان می‌باشد، متون مقدس آسمانی نیز دارای لفظ ظاهری و روح باطن بوده و روحش با مرور زمان تکامل می‌یابد، و فقط انسانی که مدارج علمی معینی را طی کرده و ریاضت‌های معینی را انجام داده باشد و بر دانش‌های نهانی آگاهی یافته باشد حق تفسیر و تاویل این متون را خواهد داشت.<sup>43</sup> کیسانیان می‌گفتند: علم سری تاویل را علی بن ابی‌طالب به فرزندش محمد حنفیه سپرده است<sup>44</sup> و کیسان آن علوم را از علی و محمد حنفیه دریافته است.<sup>45</sup> کیسانیان صاحب علم سری تاویل را "مرد" (رجل) می‌نامیدند و می‌گفتند: کسی که مرد ندارد دین ندارد.<sup>46</sup> و این جمله در آثار صوفیان یک قرن بعد به عبارت "من لاشیخ له لادین له" دیده می‌شود.

## **2- عدالت:**

مسأله‌ی دیگر که برای نخستین بار در اسلام به وسیله این مکتب طرح شد عدالت خدا و مختار بودن بشر است. عدل و اختیار از نتایج اصول ثنوی ایران است، جهان ما سنتز برخورد دو جهان روشنایی و تاریکی است و انسان که تکامل یافته‌ترین اجزای این جهان مرکب می‌باشد، در میان دو جاذبه از آن دو جهان، آزادی و اختیار کامل دارد که به هر طرف که به خواهد بگراید و تنها عقل وی بدو حکم می‌کند که با کردار نیک، به جهان روشنایی و خیر بگراید. این آزادی و اختیار آدمی با توحید عددی و شخصی اسراییلی سازش ندارد، چه اگر آدمی زاد تنها در برابر یک جاذبه قرار داشته باشد، اختیاری برای او باقی نمی‌ماند و با بی‌اختیاری او عدالت خداوند بی‌معنی به نظر می‌رسید. از این روی می‌بینیم همه سنیان حشویه و پیروان سلف صالح، منکر عدالت خدا بوده و نیکی و بدی را بسته به دستورات شرعی می‌دانند نه بر طبق عقل انسان.

طاش کبری‌زاده می‌گوید: سران فرقه‌های عدلیه، معتزلیان و مرجئه همگی شاگردان مکتب ابوهاشم و کیسانیان بودند<sup>47</sup> برادر ابوهاشم، حسن پسر محمد حنفیه کتابی در باره مذهب ارجاء (از مذاهب عدلی) تالیف کرده است.<sup>48</sup> متأسفانه این کتاب امروز به دست نیست تا دانسته شود که تا چه اندازه افکار کیسان مولا و اشراقیان ایرانی سده‌ی نخستین هجری (هفتم میلادی) را منعکس می‌ساخته است.

## **3- مهدی و رجعت:**

بسیاری از ملت‌ها پس از شکست‌ها و ناکامی‌ها به انتظار روزگار کامیابی دل خوش می‌داشتند و این باور جزو اعتقادات ایشان می‌گردید. یهود نیز پس از تسلط خارجیان دچار این اعتقاد به انتظار آمدن نجات دهنده مسیح بودند. در ایران نیز این عقیده وجود یافت که سوشیانت نامی خواهد آمد مسیحیان نیز معتقدند که در آخر زمان مسیح دوباره بازمی‌گردد. مجموع این افکار که هیچ ارتباطی با اشراق ندارد پیش از فتح عرب در عراق وجود داشت و

داخل اعتقاد کیسانیان کوفه در آمد. ایشان می‌گفتند محمد حنفیه ادعا را می‌داشته<sup>49</sup> و همان‌طور که "فره‌ی ایزدی" در خاندان ساسانی از پشت به پشت دیگر منتقل می‌شد و نشانه پادشاهی از آن خانواده بیرون نمی‌شد، برخی از کیسانیان گفتند: امامت از خاندان محمد حنفیه بیرون نخواهد رفت و مهدی از میان آنان آشکار خواهد شد.<sup>50</sup>

### تأثیر کیسانیان در واژگونی بنی‌امیه:

پس از مرگ ابوهاشم پسر محمد حنفیه در (سال 97 هـ ق = 715 م) کیسانیان به پنج گروه بخش شدند. دو گروه جانشین او را از میان خانواده‌اش برگزیدند و یک گروه آن را به عبدالله کندی دادند و دسته پنجم که بیش از دیگران اهمیت یافت امامت را حق محمد بن علی بن عبدالله بن عباس جد خلفای بنی‌عباس دانستند. اندک اندک نام کیسانیان به نام شیعه بنی‌عباس تبدیل گردید. یک وصیت‌نامه تاریخی که ابوهاشم برای محمد بن علی (جد نبی‌عباس) نوشته در تاریخ یعقوبی که در 252 = 866<sup>51</sup> تالیف شده ثبت است، و گرچه شاید آن را بنی‌عباس ساخته باشند لیکن به هر حال یک سند کهن اشراقی و در عین حال تشکیلاتی باطنی می‌باشد که ما را به طرز کار و مبارزه مخفی آنان علیه بنی‌امیه که منجر به واژگونی آن دولت و روی کار آمدن بنی‌عباس گردید آشنا می‌سازد.

- 1- علی‌الوردی استاد دانشگاه بغداد. "وعاظ السلاطین" ج بغداد 1951. ص 274-278.
- 2- سید مرتضی‌عسگری از ایرانیان مقیم عراق است که اکنون در تهران زندگی می‌کند. وی در جلد اول کتاب خویش "خمسون و مائه صحابی مختلق" یعنی صد و پنجاه یار ساختگی پیغمبر، نشان داده است که چگونه شخصی به نام سیف بن عمر کتابی پر از دروغ ضد ایرانی و به نفع فرمانروایان عرب نگاشته است و طبری این کهن‌ترین مورخ ما، خوش باورانه، همه این انبان دروغ را به تاریخ بزرگ خویش وارد ساخته است.
- 3- بونعیم اصفهانی (م 430=1038 م) از پیغمبر نقل کند که گفت: ما چهارتن پیش‌قراولان بشر هستیم: من پیش‌قراول عرب، سلمان پیش‌قراول فارس، صهیب پیش‌قراول روم، بلال پیش‌قراول حبشه (حلیه‌الاولیاء 1=185).
- 4- اوفاض = گروه مستمندان است. البته بعد از آن که مسلمانان ثروتی به دست آوردند پیغمبر در گوشه دیگر مسجد کوشکی ساخت و "قبه‌اش نامید، و در آن میهمانان والاتر را پذیرایی می‌نمود، پس اینان به "اهل قبه" و آنان به "اهل صفه" شهرت یافتند (حلیه‌الاولیاء 1: 348-347).
- 5- خمسون و مائه صحابی مختلق ج 1 ص 185-208.
- 6- همان کتاب 1: 172-176.
- 7- همان کتاب 1: 156-170.
- 8- همان کتاب 1: 139-143.
- 9- همان کتاب 1: 270-283.
- 10- همان کتاب 1: 147-151.
- 11- همان کتاب 1: 143-147.
- 12- همان کتاب 1: 151.
- 13- بونعیم. حلیه‌الاولیاء ج 1 ص 346.
- 14- همان کتاب ج 2 ص 79-87.
- 15- بونعیم گروه هشت نفری را در حلیه‌الاولیاء ج 2 ص 87 یاد کرده سپس هر یک را در چند صفحه معرفی نموده است.
- 16- چون عمر از دادن دخترش به سلمان خودداری کرد سلمان به او گفت: چگونه نسبت مرا به خدا می‌پذیری و به خودت نمی‌پذیری؟ (حلیه‌الاولیاء 1: 186) محرومیت از همسری با زن عرب و محرومیت از امام نماز جماعت بودن، سلمان را بسیار رنج می‌داده و بارها بدان اشارت می‌کرد (حلیه‌الاولیاء 1: 189) و (ابن سعد. طبقات ج 4-1 ص 65).

- 17- بگذریم از این که امروز عده‌ای به منظورهایی دم از اتحاد زده چشم از حقایق تاریخی پوشیده و منکر هرگونه نارضایتی شیعه از خلفا می‌شوند ولی تاریخ 1300 ساله شیعه و کتب اصول چهارگانه و دائره المعارف مذهبی "بحارالانوار" راه را بر این گونه بازی‌ها می‌بندند. بهانه نقیه نیز امروز منتفی است، چون بحث‌های تاریخی و بدون غرض نباید مانند گذشته اهانت به حساب آید تا نیازی به پنهان کاری باشد.
- 18- عمار یاسر یار وفادار علی که سنیان او را عبدالله بن سبا نامیده و موسس مذهب شیعه خوانده‌اند اعتراف می‌کند که قاتل عثمان است (طبری. تاریخ 1: 3146) یوسف بن عمر والی عبدالملک بر کوفه در خطابه‌ی نماز جمعه گفت: نخستین شور و شر را علی و همکار زنگی او برپا کردند (النزاع و التخاصم. مقریزی ص 43).
- 19- ابن سعد واقدی (م 207=822) الطبقات ج 4-1 ص 53-67
- 20- این اخبار در طبقات ابن سعد و حلیه الاولیاء 1 ص 185-208 و در "اسدالغایه" و دیگر کتب رجال و در "نفس الرحمان فی احوال سلمان" دیده می‌شود: و لوی ماسنیون بیشتر آنها را در تحقیقات خویش مورد استفاده قرار داده است.
- 21- ابونعیم اصفهانی. حلیه الاولیاء 1: 201-202.
- 22- حلیه الاولیاء 1: 199.
- 23- یعقوبی (م 252=866)، تاریخ یعقوبی. ج، صادر بیروت ج 1 ص 215 و طبری (م 310-922) چ، اروپا 1: 1016.
- 24- این جنگ‌ها در اطراف ذی‌قار جنوب کوفه رخ داد (طبری 1: 1016).
- 25- طبری 1: 2534-2537.
- 26- آیه 103 سوره نحل 16. این آیت در جواب کسانی آمده است که می‌گفتند پیغمبر افکار خویش را از سلمان می‌آموزد (تفسیر طبری). عایشه نیز اعتراض می‌داشت که سلمان شب‌ها تا دیر وقت با شوهرم می‌نشیند و وقت ما را می‌گیرد. (اسد الغابه 2: 331) اما پیغمبر و علی بن ابی طالب همواره سلمان را چون یک عالم بزرگ می‌ستودند و می‌گفتند: او کتب اولین و آخرین را خوانده است (طبقات 1-4: 61 و حلیه الاولیاء 1: 187).
- 27- طبری. تاریخ 1: 2753. و می‌توان این عبارت سلمان را قدیم‌ترین یادآور از مفهوم اشراقی برای امامت و خلافت و تفکیک امامت روحی از پادشاهی ظاهری شمرد.
- 28 ابن سعد. طبقات 4-1: 66 روزی فرمانده لشکر تیسفون سعد بن مالک به دیدار سلمان آمده بود، سلمان پس از چندی نصیحت وی را از خانه بیرون کرد.
- 29- سقوط تیسفون به سال (16=637) و قیام کیسانیان به سال (76=695) بوده است.
- 30- شهرستانی (م 548 = 113) در "ملل و نحل" (ج 1: ص 147) و دیگر ملل و نحل نویسان به دانشمندی کیسان اشارت کرده‌اند.
- 31- دینوری (م 282=895). "الاخبار الطوال". ص 292 و طبری. تاریخ 2: 634، 636، 662، 721. و از جمله کسانی که به دست این کیسان کشته شدند عمر سعد بود که خودش قاتل حسین و پدرش سعد وقاص قصاب معروف ایران است که در جنگ‌های فتوح صدها هزار افراد این کشور را کشته و یا دربدر کرد.
- 32- بغدادی. "الفرق بین الفرق". ص 48-50.
- 33- دینوری. "الاخبار الطوال". ص 293 و دیگران.
- 34- نیز "الاخبار الطوال" - ص 293-295.
- 35- ابن سعد. طبقات 5: 69.
- 36- همان کتاب 5: 71.
- 37- نوبختی. "فرق الشیعه". ص 23-24.
- 38- شهرستانی. "ملل و نحل" ج 1 ص 148.
- 39- مختار کنیزی به زین‌العابدین هدیه کرد که مادر زید بن علی گردید.
- 40- شهرستانی. "ملل و نحل" و اشعری. "مقالات الاسلامیین".
- 41- کریستن سن. "ایران در زمان ساسانیان".
- 42- شهرستانی. "ملل و نحل".
- 43- شهرستانی. "ملل و نحل" ج 1 ص 150-151.



- 44- همان کتاب ص 151.
- 45- همان کتاب ص 147.
- 46- همان کتاب ص 147.
- 47- طاش کبری زاده. "مفتاح الساده": 243.
- 48- ارجاء مذهب کسانی است که می گفتند اهمیت پاکی عقیده بیش از عبادت ظاهری است.
- 49- ابن سعد. "طبقات" 5: 68-69.
- 50- شهرستانی. "ملل و نحل" 1: 151.
- 51- یعقوبی. تاریخ. چ صادر بیروت. ج 2 ص 297.